

بدو و عشق خوشی می نسیم
چو سبها باشد تنم خوشست
مکن باشش جای از ناله ای
که بر کل لبلیل تنم خوشست
نام که میانان در سده نشوایا نیست
مهر او بر ناله نفس لوح آمل نیست
دوره مشاحام بهودا نیست آن خوشی را
یک یک که از سالم شایه آمل نیست
هر زمانه فال نمی گیرم ز دل و دست بر تنم
کیس دل سلطان بخوایا تو ای خوشست
باد و پیاده با افتاده با آن کل مساند
گفت ای کلبا کس می بی پروا نیست
فکر می هر جا که سیدام جملای کلبی
این بجزاحت یاد کار مشخ فدا نیست
گفتش مالیده ام سر باره با بر پای تو
گفت یکسر کور و مین ره کان در پالمال
شعر من جای بیان عشق و حقن خوین بود
ایسه در دیوان نزل دیوان اهل نیست
از کبیر بهد ساخت میان خوشی نیست
وز در صبح نوحه ستاره خوشست
یکه از نقل از کز دندان درد نوزش
در دست دامن سبزی چه دل که شکر
پیش من از شکسته بیجا خوشست
پیمان ز بهر که شکسته محسوب می
این گفت که کوبوشه کا شایه خوشست
تاکید میا اینجین افشای سر عشق
دیوانه خوشی سخن گفت که عشق
دیوانه خوشی سخن گفت که عشق
بیجا دارم ازین بسوی کوی تو
کجا نیست بسینه صد جا خود نیست
بعضی مقام کعبه بو براد خوشست
در دوش لب لیس سر کوی فنا بسوست
تو که ستاع شاد صام سل نیست
کوی که در نرفش منقش میا در تک
کوتاه از سر من نوز نوحه در مای
نقوشن از انگله بود در طر خوشست
بملمو نقوش از اثر بو بر یا بس نیست
از اشتراک قافله با کله در یا بس نیست
از کجا با یاد بد نیست یا بس نیست
کبروی

کوی زده مانده از جام پیش سرخ
عمر برین طایب کجا گذشت
زخم کبود سانی نم بر قفا بسوست
مارا قبول اهل نظر کجا بسوست
جای بیلا و مال جوهر سفله دل میدند
کلیج مرغ و گنج قناعت ترا بسوست
خوبان هزار روز به مقصود نیست
خوشی محبت است اینجین نیکوان روی
صد باره که کند به تیغم سخن نیست
ماهی کز دست رونق آن اینجین نیست
خوایا هم بهر قدر شرف خوشی دگر
لیکن مقصودم کجا در بدین نیست
گشتم بنهار ضعیف بی الا فغان
نظار نمی شود که درین پیر نیست
ایضا که لعل دلش شیرین در باغ
یا قوت و مستک در نظر کوه کن نیست
نام و روان باشه کس می زنیان
آری ز صد خلیل ای می بر تشکر نیست
جای در به چمن و من از کت و کوبند
کایه ای تو ای بلبل و صورت ز من نیست
خوشی که کوه کت از جوی کوه نیست
در پای سر دست بسوی کوه نیست
جمعه بنفشه را کهن مشکبوی از کت
بر روی زلف غالی بوی کوه نیست
از ناله ای کس می رسد دل
تا خرد خنده بوی غم کوه نیست
کس راه غم از نوز در حرم باغ
بزن گل که از نوز ناکی و بوی کوه نیست
چو تالم از نوز کس بلای با عشق
راه خلاصی از نوز بسوی کوه نیست
بمان از نجسته با بشهر دم سفر
کز طلوعت نوز فال کوی کوه نیست
جای چمن کوشه دولت چندی که باز
از دست داده دل سر کوی کوه نیست
نمت تار در مهنر کوه نیست
ز شاوی جسمانم دل کوه نیست
میرزا نون شاد و غم که زلف
که عقلان عقده باشه کوه نیست

عاشق